

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا وَنَبِيِّنَا أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ

وَعَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَاللَّعْنَةَ عَلَى أَعْدَائِهِمْ

أَجْمَعِينَ

اذا رايت مولای ذنوبی فزعت و اذا رايت كرمك

طمعت، فان عفوت فخير راحم و ان عذبت فغير ظالم

ای مولای من! وقتی که به ذنوب و گناهانم

نگاه می کنم متوحش می شوم، فزعت یعنی متوحش

شدن، فزع یعنی نگرانی شدید که به حدّ عدم استقرار

نفس می انجامد، یک وقتی انسان نگران است، از یک

مسئله ای نگران است که یک قضیه ای می خواهد



بیاید، یک مرضی می خواهد بیاید یک بیماری برایش  
می خواهد بیاید، یک مصیبتی می خواهد بیاید، در  
حال ترس است، در حال تشویش است، در حال  
نگرانی است، فکرش مشغول است کسی می خواهد  
با او حرف بزند می گوید حوصله ندارم، حالا جوابت  
را بعد می دهم، حالا بعد به تو خبر می دهم، آدم تا  
می خواهد برود دو کلمه با او حرف بزند می بیند که  
فکرش پریشان است و ناراحت است منصرف  
می شود، این را می گویند نگرانی، دغدغهی خاطر  
داشتن و فکر مشغول بودن و به یک امر غیرمتوقع  
منتظر بودن، این را می گویند نگرانی.

ولی مسئلهی فزع و مسئلهی متوحش شدن  
فرق می کند، متوحش شدن یعنی به انسان یک مرتبه  
می گویند آقا فلان قضیه اتفاق افتاد، چطور یک مرتبه  
انسان کنترل خودش را از دست می دهد، یک  
مسئله ای که آنچنان بر او ناگوار است که تعادلش را  
از دست می دهد این را می گویند فزع، انسان تعادل  
خودش را از دست می دهد، به طور کلی حرکاتش  
حرکات غیرعادی می شود، حرکاتش حرکات

غیرمتعادل می‌شود.

طوری پریشان می‌شود که چه بسا اختیار عنان از کف می‌دهد، دیده شد در بعضی از اوقات وقتی که یک خبر ناگواری به یک فرد می‌رسد غش می‌کند و بیهوش می‌شود، دیده شده که در بعضی از اوقات وقتی که یک خبر بسیار خلاف توقعی به فرد می‌رسد نصف بدن فلج می‌شود، شخص دچار سکت می‌شود، بسته به آن میزان غیرمتوقع بودن و بسته به میزان صلابت و استقامت خود انسان در قبال این پدیده و در قبال این حادثه‌ای که برای او رخ داده است.



و این هم در افراد متفاوت است، یکی از اشخاص بود، یکی از بزرگان بود، وقتی که خبر فوت مرحوم آقای انصاری را به او دادند یک مرتبه این اصلا افتاد، افتاد زمین و تا آنجایی که من شنیدم حالا درست در نظرم بیاید ظاهرا نصف بدنش تا مدتها بی حرکت بود و بعد تا آخر عمر هم آثارش در صورت و در کیفیت و احوالش مشاهده می شد.

مثلا خبر از دست دادن یک فردی که اینقدر به او تعلق دارد، اینقدر به او وابسته است و اینقدر نسبت به او، البته عرض کردم مسئله به کیفیت نفس هم برمی گردد، خیلی ها هم هستند که وقتی یک همچین مطالبی را می شنوند با هضم و متانت و تمکن با این مسئله برخورد می کنند و یک همچین مسائلی برایشان رخ نمی دهد، فزع این است.

فزع به معنای متوحش شدن و یک مرتبه در مقابل امری قرار گرفتن که هیچ نسبت به او انسان امیدی ندارد. وقتی که بگویند بچه ات فوت کرد تمام شد، دیگر امیدی آن مادر یا آن پدر به برگشت حیات او ندارد ولی اگر بگویند آقا بچه ات تصادف کرده و

در بیمارستان است و ان شاء الله احتمال بهبودی هست، این اینطور نمی‌شود، هراسان می‌شود ناراحت می‌شود، فوراً پیگیری می‌شود ولی اینطور این ضربه به این کیفیت به او وارد بشود این کیفیت نیست.

حالا ببینید امام سجاد علیه السلام از چه لغتی برای این مسئله استفاده کرده است، از لغتی استفاده کرده که انگار نه انگار ما یک همچین مطلبی در ذهن می‌آوریم ابداء، هفتاد سال هم عمر بکنیم هشتاد سال، اصلاً انگار نه انگار که یک همچین مطلبی، یک همچین نکته‌ای، ما در ذهن بیاوریم و به این مسئله توجه کنیم.

می‌دانیم که امام علیه السلام شوخی نمی‌کند، و امام در دعاهای خود با کسی مزاح ندارد، و با کسی به مجامله نمی‌گذارند، وقتی که می‌آید [و] با خدا صحبت می‌کند آنچه را که هست با خدا در میان می‌گذارد نه اینکه بخواهد یک مقداری را کوچک کند، خدایا مخلصت هستیم حالا خب گرچه تو خیلی بزرگوار هستی و ما کوچک هستیم اینها همه

به جای خودش محفوظ ولی حالا ما اینطوری  
می‌گوییم که متوحش می‌شویم از گناهانمان، به طور  
کلی زیر و رو می‌شویم از تفکر و تخیل این حالاتمان  
ولی اینطور هم نیست‌ها! حالا ما گفتیم ولی حالا تو  
هم خیلی باور نکن، بالاخره ما هم آدم خوبی هستیم،  
ما هم خیلی کارهای خوب انجام می‌دهیم و اینها،  
اینها برای ماست، ما اینطور با خدا صحبت می‌کنیم،  
ما خدا را جدی نگرفتیم و نمی‌گیریم، ما خدا را  
شوخی می‌پنداریم. ما عالم حساب و کتاب را با مزاح  
می‌گذرانیم، با غمض عین می‌گذرانیم، با ان‌شاء‌الله  
می‌گذرانیم، ان‌شاء‌الله اینطور است، ان‌شاء‌الله .....





اگر ما بدانیم که حساب و کتاب الهی چه خبر است و چطور مو را از لای ماست می کشند بیرون که هزارتا ذره بین و میکروسکوپ ها هم نمی تواند این ذره را تشخیص دهد. امروزه یک دستگاههایی آوردند که بعضی از بیماری ها را در همان بدو ظهورش تشخیص می دهد، همان ابتدای رشدش می خواهد تشخیص بدهد، یک سلول خاطی که می خواهد حالا ماههای بعد یا سالهای بعد تبدیل به یک سرطان اپیدمی تمام بدن بشود و همه ی بدن را بگیرد همان لحظه ی اول آن دستگاه می فهمد که بین این سلول و این سلول این تفاوت وجود دارد و این اختلاف ارتفاع بین این دو سلول، حکایت از این است که این سلول سلول خاطی است و می خواهد بیاید بالا و رشد کند و بعد به یک خطری تبدیل بشود، همان موقع می روند و جلویش را می گیرند، اینقدر. آن دستگاههایی که خدا دارد یک دستگاههایی است از این دقیق تر، می دانید چه دستگاههایی است؟ یک دستگاهی است که سلول که هنوز شروع نشده، هنوز که رشد پیدا نکرده، هنوز که

به مرحله‌ی تکثیر نرسیده، نه! حتی هنوز در نطفه، این سلول وجود دارد قبل از او هم می‌داند این دستگاه که یک همچنین مسئله‌ای سالهای بعد تازه به وجود خواهد آمد! خدا یک همچنین دستگاه‌هایی دارد.

حالا این مسئله را اگر ما متوجه بشویم این مطلب را اگر بفهمیم، واقعا چه تغییر و تحولی در رفتار ما پیدا می‌شود؟ چه تغییری پیدا می‌شود؟ چه تحولی پیدا می‌شود؟ آیا دیگر می‌توانیم همینطور راحت بنشینیم؟ اگر ما واقعا بدانیم که حتی دو سال دیگر یک همچنین سلولی در فلان نقطه‌ی از بدن در فلان نقطه‌ی از کبد، یک همچنین سلولی می‌خواهد پیدا شود اصلا از الان می‌رویم آن نقطه را درمی‌آوریم که دیگر در آنجا زمینه نباشد برای یک همچنین رشد و برای یک همچنین پدیده و مطلبی که در آنجا وجود دارد، اصلا هیچی نیست‌ها، هیچ تابحال با خودمان فکر کردیم؟

در آیه‌ی شریفه نداریم و هم من فزعٍ نه من فزعٍ یومئذٍ؟ نه، **وَ هُمْ مِنْ فَرَعٍ یَوْمَئِذٍ آمِنُونَ النمل، ۸۹**

در روز قیامت آن فزع، این فزعی که امام سجاد علیه السلام در اینجا می‌فرماید اذا رایت مولای ذنوبی فزعت، اگر به ذنوب خودم نگاه کنم و به گناهان خودم نگاه کنم یک همچنین لرزه‌ای بر اندام من خواهد افتاد، فزع گفتیم دیگر معنایش یعنی چی؟ لرزه نه نگرانی، نگرانی خب همه‌مان داریم، بالاخره همه کم و بیش خبر داریم چه دسته گل‌هایی در این ایام به آب دادیم و چه غلطهایی در این مدت کردیم، حالا کم و بیش، کم و زیاد دارد، بالاخره همه‌مان می‌دانیم وقتی که پای اقرار [پیش بیاید].

نصاری را نشنیدید، اینها خلاصه یک اتاق اعتراف دارند، در این کلیساها یک اتاق است می‌آیند می‌نشینند. [اتاق] کیوسک مانندی است و می‌آیند می‌نشینند و این طرف هم جناب کشیش تشریف

می آورند و شروع می کند به اعتراف کردن،  
نمی دانم دیروز چی کار کردم، پریروز چه کار کردم،  
پریشب چه غلطی کردم، دیشب چه ..... حالا دیگر  
بماند، بنده نمی دانم در آنجا چه بوده؟ ما که یک  
همچنین مسائل را گذرمان نیفتاده به آنجاها ولی اگر  
قرار باشد بر اینکه ما هم یک همچنین مسائلی داشته  
باشیم، آنها می آیند و یک مقدار اعتراف می کنند و  
یک مقدار هم پول می گیرند و خوب خلاصه تصفیه  
حساب می کنند و آن بنده خدا را پاکش می کنند و او  
هم با خیال راحت می رود یعنی واقعا هم خیال  
می کند پاک شده‌ها، بنده اتفاقا با بعضی از اینها هم  
که صحبت کردم، در یک جایی بودیم خلاصه یکی  
از این منازلی را مشاهده کردیم وقتی طرف درآمد  
دیدم خیلی خوشحال است، رفتم کناری نشستم،  
گفتم بیا کارت دارم، رفتیم نشستیم و نیم ساعتی با او  
صحبت کردم گفتم خوب چی شد؟ خیلی رفتی  
خوشحال شدی، گفت هیچی پاک شدم دیگر، گفتم  
خوب چقدر ازت سلفید و فلان؟ گفت دویست دلار  
از من گرفت! آن خدانشناس دویست دلار از این

بدبخت گرفته بود و خلاصه دیگر حالا نمی‌دانم!  
گفتم مگر تو چی کار کرده بودی که مثلاً فرض کنید  
....؟ گفت هیچی، آمد به من هم گفت، گفت حالا  
به تو عیب ندارد؟ گفتم نه بگو عیب ندارد، دو سه تا  
گفت، گفتم بابا بیست دلار به من می‌دادی من  
درست می‌کردم چرا رفتی دویست دلار به او دادی؟  
خلاصه بعد شروع کردیم برایش گفتن و این حرفها،  
گفتم دیگر از این کارها نکن، برو هر وقت خلاصه  
از این خطاها کردی اولاً دیگر نکن بعد هم اگر کردی  
توبه کن خدا می‌بخشد و پولت را هم بگذار در  
جیب، برو بابا صفا کن، چی بلند می‌شوی می‌آیی  
می‌دهی به این افرادی که اینها معلوم نیست خودشان  
هزار درجه بدتر از خود تو هستند! هزار درجه!

در بعضی از اخبار می‌خواندیم که فلان کس،  
یکی از همین افراد که کشیش بوده و فلان، عجیب  
اینجاست! خیلی باید به خدا پناه ببریم، یکی از  
کشیش‌هایی که در امریکا بود اخیراً این از طرف  
دادگاه مورد تعقیب قرار گرفت، از طرف دادگاه، و  
جالب اینجاست که در هر شهری که می‌رفت در آنجا

پرونده داشت یعنی فقط یک جا و دو جا نبوده این بی‌پیر، خلاصه این با این بساط زهد و فلان و وقتی برای مردم صحبت می‌کرد و موعظه می‌کرد، افراد های های گریه می‌کردند، چطوری می‌شود این قضیه؟ خیلی مسئله مسئله‌ی عجیبی است که افرادی که در کنار تو یعنی از نظر تاثیر صحبت، چقدر می‌شود یک نفر اینقدر شارلاتانه و شیطان‌گونه و منافقانه با مردم برخورد کند که های های شروع کنند به گریه کردن و بعد بکند آنچه را که هر فرد منحرفی و هر فرد فاسد و فاسقی می‌تواند آن کار را انجام بدهد.



همینطور مردم گریه می کردند، همینطور مردم اینجوری گریه می کردند و خیلی عجیب بود و وقتی که پرونده اش رو شد افراد باور نمی کردند ا عجب این همان کسی بود که ما در کلیسا آمده بودیم و برای ما صحبت می کرد و اینقدر ما را تحت تاثیر قرار می داد.

این فزعی که در اینجا حضرت می فرمایند اذا رایت مولای ذنوبی فزعت، این اذا رایت فزعت، همان فزعی است که در آیهی شریفه دارد و هُم من فزعِ یومئذٍ آمنون، در روز قیامت چه کسانی از دلهره و هراس و تشویش و اضطرابی که بند بند وجود آنها را به لرزه درمی آورد، آن فزع است، و هم من فزع این است، آن فزعی که در روز قیامت انسان سر از قبر برمی دارد و در مقام حساب و کتاب پروردگار ظاهر می شود و جهنم را در مقابل خود به واسطه‌ی این اعمال مشاهده می کند، دیگر آنجا نگرانی نیست، جان من، دیگر آنجا خیال می کنم و اینها نیست، جهنمی است که در کنارش می بیند، و ملائکه‌ای که منتظر، ملائکه‌ای که منتظر، بسیار خب حساب و



کتابت را که رسیدیم، مو را از ماست بیرون کشیدیم،  
و نتیجه‌ی اعمال را کف دست می‌گذاریم که  
نتوانی انکار کنی.

اینجا می‌توانی جلوی زن و بچه‌ات یک جور  
دیگر حرف بزنی با آنچه که در دلت است متفاوت  
باشد، اینجا می‌توانی با رفیقت مطالب و حقایق را  
یک جوری پرده‌پوشی و فلان بکنی و توجیه کنی،  
آنجا هم می‌توانی؟ اگر می‌توانی بسم الله، اگر این  
قدرت را داری که در آنجا هم بتوانی جلوی  
ملائکه‌ی خازن جهنم و آنهایی که به تمام وجود تو  
از خود تو بیشتر اشراف دارند بگیری، عیب ندارد  
حالا هر کاری دلت می‌خواهد در این دنیا بکن  
مبارکت باشد هیچ هم نگرانی نداشته باش.

اینجا بنده یک کاری انجام می‌دهم فوقش یک  
کاری، می‌بینم ای داد بیداد آقا من در امشب که شب  
ششم ماه مبارک رمضان سنه‌ی ۱۴۳۰ هجری قمری  
در بلده‌ی طبه‌ی قم حرم اهل بیت علیهم السلام  
مشرف هستم در حین صحبت یک همچین حرفی  
زدم، ای داد بیداد این حرف خیلی بد است، آقا حرف

هم می‌زنیم می‌آیند می‌گویند آقا راستی می‌دانی چی  
گفتی امشب؟ می‌دانی چه حرفی زدی به کی گفتی  
به کی گفتی؟ گفتم راست می‌گویی آقا! برو چی  
شده؟ این صحبت شما را ضبط کردند برو ضبط را  
بیاور بزن این نوار را خراب کن و پاک کن و اینها را  
از بین ببر، تمام افرادی که خیلی زور هم داشته باشند  
خب رفقای که اینجا هستند لابد هر کدامشان دارند  
صدای ما را می‌گیرند دیگر، چند نفر را کنار در  
می‌گذارم می‌گویم هر کسی می‌خواهد برود یک  
بازرسی حسابی از نوک سرش تا آن ناخن پایش  
بکنند دقیق! دقیق و دقیق هر چه که به دست  
می‌آورند و قابل تفحص است، اینها را بگیرند و از  
بین ببرند تا هیچ مدرکی، هیچ سندی، به هیچ وجهی  
از من وجود نداشته باشد.



خب گیرم که در این دنیا ما این کار را کردیم،  
آن ضبط دوتا ملکی که روی [شانه‌های] ما اینطور  
که گفتند کوچک که بودیم مادر بزرگ ما خدا  
رحمتش کند مادر مرحوم آقا همیشه این را می‌گفت  
که مواظب باش همیشه آن فرشته‌ای که روی شانه‌ی  
راست است همش بنویسد، اینی که روی شانه‌ی  
چپ است یک وقتی دست به کاغذ نبرد و از آن  
زمان، حدود سه سالگی، این حرف در گوشمان  
هست، که مواظب باشیم آن ملک رقیب و عتید،  
رقیبی که اعمال حسنه را ثبت می‌کند آن را همیشه به  
کار بیندازیم آن ملک سمت چپ را بگذاریم همیشه  
چرت بزند، و خلاصه در حال چرت و فلان و اینها  
باشد ولی ما به عکس این را همیشه به کار انداختیم  
مثل فرفره، عین فرفره این یکی دارد می‌نویسد و این  
یکی نه تنها چرت زده و خوابش برده، بیهوش شده،  
اصلا خبر ندارد که خدا این را بر کی موکل کرده،  
اصلا اعتنا بر این چیزها خب ندارد، خب حالا  
ان شاء الله خدا مقلب القلوب باشد، مغیر الاحوال  
باشد، و جا عوض کند! امیدواریم.

آن فزعی که در روز قیامت است آن فزعی  
است که ملائکه می آورند و می گویند که ما آمدیم و  
در دنیا حجت را بر تو تمام کردیم، راه را به تو نشان  
دادیم، قرآن را به تو ارائه دادیم، ای بیچاره بدبخت  
که خودت را در این دنیا محروم کردی و به واسطه‌ی  
دگم بودن و متحجر بودن و چشم به روی حقایق  
بستن، آمدی و پا روی همه‌ی وقایع گذاشتی و نفسِ  
خود را بر یک مسئله متمرکز و متمحض کردی و از  
سایر مطالبی که خداوند به عنوان عبرت در اختیار تو  
گذاشته بود غمض عین کردی، چرا؟ چرا فقط این  
کتاب را خواندی و آن کتاب دیگر را نخواندی؟ چرا  
این مقاله را خواندی و به دیگران توصیه کردی ولی  
مقاله‌ی دیگر را نخواندی؟ چرا؟ چرا گفתי که آن  
کتاب را نخوانید؟ چرا گفתי که آن مقاله را نخوانید؟  
چرا؟ از چه ترس داشتی؟ از چه می ترسیدی؟ از  
خودت می ترسیدی؟ از آن جهلی که بر خود روا  
داشته بودی از او می ترسیدی؟

مگر آیه‌ی شریفه‌ی قرآن را نخواندی که قرآن  
همه را دعوت به تدبر و تعقل می کند، تدبر و تعقل

کی برای انسان حاصل می‌شود؟ وقتی که انسان مطالب متفاوت و مسائل گوناگون را در مرعی و منظر قضاوت عقلانی خود و وجدان و فطرت خود دریاورد آن‌گاه فطرت و وجدان و عقل او از میان آن مطالب مختلف، آن احسن را اختیار کند، این را می‌گویند راه عقلایی، یک مسیر واحد باشد که این را بهش تعقل نمی‌گویند، **فَبَشِّرْ عِبَادِ الزمر، ۱۷ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ الزمر، ۱۸** دیگر در اینجا معنا ندارد، وقتی که انسان یک نفر فقط در مقابل خود داشته باشد و با یک نفر فقط سروکار داشته باشد، و با یک مطلب فقط ارتباط داشته باشد، پس فیتبعون احسنه چه شد؟ آن کجا رفت؟ فیتبعون احسنه این

است که انسان مسائل متفاوت را از افراد متفاوت بشنود. مطلبی که اتفاق افتاده از اشخاصی که در این قضیه بودند آنها را بشنود، شما که این مطلب را دیدید برای ما بیان کنید، شما که این قضیه را دیدید در این جریان بودید برای ما توضیح بدهید، شما که با فلان کس بودید از مسائلی که مشاهده کردید برای ما بگویید، آن وقت انسان این مطالب را که جمع‌آوری می‌کند، بر فطرت و وجدان و عقل خودش عرضه می‌دارد، آنچه را که فطرت و وجدان او از میان این مسائل متفاوت و نقل قول‌های مختلف شنیده است، از میان آنها آنی را که به خود نزدیک‌تر می‌بیند اختیار می‌کند، و بعد شخص دوباره پیگیری می‌کند تا به آن نتیجه‌ی مطلوب و یقین برسد این می‌شود چی؟ این می‌شود متابعت احسن.

فبشر عباد الذین يستمعون القول، شما ببینید آیه‌ی قرآن عجیب است، هیچ وقت قرآن نمی‌گوید فقط بلند شوید بیایید به من گوش بدهید و چشمتان را از همه جا ببندید، نمی‌گوید. اگر آیه‌ای هست بیایید بگویید، بله در آیات قرآن داریم این قرآن حق

است، این قرآن نور است، فماذا بعد الحق الا الضلال داریم، نمی دانم آن مسیر پیامبر مسیر خدا و طی حرکت به سوی خداست داریم، و من يتبع غير الاسلام دینا فلن يقبل منه داریم، کسی که غیر از اسلام دینی را [اختیار کند از او قبول می شود]، همه ی اینها هست ولی همه ی اینها را با چشم باز قرآن خواسته است نه کورکورانه، این است قضیه، با چشم باز وَ مَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ آل عمران، ۸۵ با چشم باز، با چشم باز قرآن می گوید فَبَشِّرْ عِبَادِ الزمر، ۱۷ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ الزمر، ۱۸ نه مثل الاغ، نه مثل حیوان، نه مثل چهارپایان که هر چه در مقابلش علف گذاشتند همان را بخورد، این قرآن اینطور فایده ندارد، این قرآن به این قسم قبول کردن با یک کمترین شبهه و با کمترین ناخنک چی می شود؟ از بین می رود. یک شبهه کسی بیدازد از بین می رود، یک شبهه کسی در این مسائل قرار بدهد شما می بینید فرد مفتون می شود. کی انسان به آن راهی که می رود یقین دارد؟ کی انسان به آن مسیری که انتخاب می کند جاذم و قاطع است؟ کی



انسان به آن مطالبی که عمل می کند پابرجا و محکم است؟ در جایی که مطلب مخالفش را هم ببیند.

این مسئله‌ای که دارد این فرد انجام می دهد این است، خدا هم در انسان عقل قرار داده، قلب قرار داده، مغز قرار داده وجدان قرار داده، حقایقی قرار داده که آن حقائق در شبهات به داد انسان می رسد نه در سر سفره‌ی برنج زعفرانی و حلوا، آن حقایقی که در وجدان انسان قرار داده شده، در موقع توقف، در موقع ورود شبهات و فتنه‌ها و در وقت هجوم حوادث است که آن حقائق و آن مسائل فطری که عقل با توجه به آن مسائل فطری و مسائل وجدانی که فطرت الله التي فطر الناس عليها، فطرتی است که خدا

مردم را، نه مسلمان‌ها را و شیعیان را و طیف  
خاص را، مردم را، فطر الناس علیها، با آن فطرتی که  
خدا مردم را با آن فطرت خلق کرده است، خدا  
می‌فرماید وجهی خود را و دین خود را به سمت  
آن فطرت متمرکز کن، اگر ما آن فطرت را نداشته  
باشیم از کجا خدا ما را امر به توجه به سمت او  
می‌کند؟ خدا که به ما یک همچین آموزه‌هایی نداده  
باشد، یک همچین حقایقی را در وجود ما قرار نداده  
باشد پس دعوت به چی می‌خواهد بکند؟ تو که  
ندادی به ما، تو که فقط به پیغمبرت دادی، تو که فقط  
اینها را به ائمه دادی، تو که فقط اینها را به معصومین  
و اولیاء خدا دادی، تو که فقط این مبانی فطری را،  
متابعت از صدق را، متابعت از حق را، متابعت از  
خلوص را، اعمال اخلاص العمل لله را در کار، تو که  
فقط اینها را به اولیا و به بزرگان و به عرفا دادی به ما  
ندادی، پس چی چی دعوت می‌کنی که ما به سمت  
آن فطرت رو بیاوریم و حرکت خود را به سمت آن  
قرار بدهیم؟ وقتی ما نداریم خب برای چی تو اصلاً  
ما را دعوت می‌کنی؟ هر وقت به ما دادی خب آن

موقع به ما تکلیف کن خب بسیار خب.

هر وقت به ما تشخیص صدق دادی تشخیص

راستگویی و تشخیص فهمیدن و معرفت حقیقت را

دادی، آن موقع ما را دعوت کن **فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ**

**حَنِيفاً فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ الرَّوْمِ،**

۳۰ بسیار خب در آن موقع ما هم زندگی خود را مرام

خود را، گفت و شنود خود را، تعامل با مردم را،

مسائل اجتماعی را، داد و ستد با خلق خدا را بر

اساس همان داده‌های تو قرار می‌دهیم، تو که به ما

یک همچین تشخیصی ندادی، من دروغ گفتم باکی

بر من نیست راست هم گفتم باکی بر من نیست

هیچی نیست، به عدالت عمل کردم باک بر من نیست

به ظلم عمل کردم باک بر من نیست، این برای

انبیاست برای من نیست، این برای اولیاست برای من

نیست، این برای عرفاست برای من نیست، این برای

عباد صالحین تو است به من چه ارتباط دارد؟ این

برای امام سجاد است من چه نقشی می‌توانم در این

زمینه داشته باشم؟

خدا می‌گوید نه! این فطرتی را که من به امام

سجاد دادم به تو هم دادم، همان را دادم به تو. آن  
فطرتی را که به پیغمبر دادم و پیغمبر بر اساس آن  
فطرت با مردم و با افراد و با مشرکین برخورد  
می کرد، عجیب است! در یکی از همین جنگ ها بود،  
پیغمبر رفته بودند کنار، کنار رفته بودند استراحت  
کنند، یکی از این مشرکین دید، مشرک بود ولی  
فطرت دارد، چوب نیست، آهن نیست، فولاد نیست،  
انسان است، انسانی که گرفتار تخیلاتش است،  
گرفتار هوا و هوسش است، به توحید ایمان نیاورده،  
به خدا ایمان [ندارد] ولی آدم است، آقا بشر است،  
آدم است، انسان است، نفس دارد، عقل دارد، قلب  
دارد، فطرت دارد، از همان چیزهایی که خدا به  
بندگان مخلص خودش داده به این هم داده خب  
بیچاره در

وضعیتی بوده، در موقعیتی بوده که نتوانسته از این فطرت بهره‌برداری بکند الان موقعیت پیش آمده، پیغمبر رفتند کنار استراحت بکنند، اصلاً استراحت بکنند، واقعا این کارها را که وقتی انسان می‌بیند، می‌بیند که خیلی از قافله پرت است، خیلی از قافله پرت است، اصلاً ما کجا این آموزه‌های دینی که به ما رسیده کجا! این مسائلی که از بزرگان و لواداران به دست ما رسیده کجا! اصلاً ما کجا هستیم؟

یکی از این مشرکین دید عجب! بهترین فرصت پیش آمده، سردسته‌ی تمام اینها، پیغمبر رفته کنار، نشسته، تخت! زیر درخت گرفته خوابیده برای خودش، انگار نه انگار معرکه‌ای هست، بابا در اینجا دشمن است، اینجا ....، یکی تیر هم می‌زد کار پیغمبر تمام بود، از همان دور هم می‌زد، گفت بلند شویم برویم خلاصه که الان وقتش است، خب چرا این حرف را می‌زند؟ چون فطرتش را به کار نینداخته، فطرتش و آموزه‌هایی که خدا در آن قرار داده به کار نینداخته، باید به کار بیندازد، تو که الان داری می‌روی این مرد را می‌کشی برای چی

می‌کشی؟ برای اینکه مخالفت است؟ خب چرا اول نرفتی حرفش را بشنوی؟ برو بین چی دارد می‌گوید؟ باشد، پیغمبر، عیب ندارد مخالف تو، تو مشرک آن هم پیغمبر، او مخالف تو خب تو هم مخالف او، خب این به آن در، تو چرا می‌روی او را می‌کشی؟ این کشتن چرا؟ این خون بر زمین ریختن برای چی؟ چون با تو مخالف است باید بکشی؟ این است؟ خدا این را در انسان قرار داد؟ چون این با تو مخالف است باید خونسش را مثل مرغ به زمین بریزی؟ چون مخالف است؟

این آن آموزه‌های الهی است؟ این می‌گوید پیغمبر با من مخالف است بروم و خونسش را به زمین بریزم، فطرت به او چه می‌گوید؟ می‌گوید نه! مخالف است که مخالف باشد برو حرفش را بشنو، مطلبش را بشنو، بین چی می‌خواهد بگوید؟ مرامش چیست؟ مقصدش چیست؟ و بفهم و درک بکن آن موقع تصمیم بگیر که چه باید بکنی؟ آیا باید بکشی یا باید ولش کنی یا باید چی کار کنی؟ نه اینکه صرفاً با تو مخالف است. آمد سراغ پیغمبر شمشیر هم

کشیده از غلاف بیرون که حتی موقعی که از غلاف می‌خواهد شمشیر را بیرون بکشد پیغمبر یک وقت از خواب بیدار نشود نقشه‌اش [خراب] بشود، نه! قشنگ آماده، دارم می‌آیم‌ها، دارم می‌آیم سراغ پیغمبر هیچ کس هم نیست، آمد بالای سر پیغمبر ایستاد، یک مرتبه پایش خورد به یک سنگی پیغمبر سرشان را بلند کردند دیدند یک مشرک با شمشیر بالای سرشان است، خب این یعنی چی؟ یعنی تمام دیگر، اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان رسول الله دیگر، آنجا باید پیغمبر بگوید انا، وقتی شهادتین می‌گوید پیغمبر می‌گوید من هستم دیگر، حضرت فرمودند آقا چیه؟ چی می‌خواهی؟ هیچی آمدم دیگر قائله را تمام کنم، آمدم دیگر تمام این بساط و این چیزهایی که





کردی همه را تمام کنم، خب می خواهی بکن، هر کاری دلت می خواهد، گفت ها! حالا یک سوال از تو می کنم بعد آن وقت می رویم سراغ اصل مطلب، بگو ببینم یا محمد! اسم آورد، کی می تواند تو را از دست من نجات بدهد؟ کی می تواند نجات بدهد؟ اینجا من خیال می کنم خدا به دادش رسیده بوده، بالاخره وقتی که یک شخصی بیاید یک کاری انجام بدهد یک دفعه می زند و تمام می کند، اینی که ایستاد، اینی که ایستاد و این سوال را کرد یک دستی، یک عنایتی، یک لطف خفی شامل حالش شده و او را اصلا به این پرسش وادار کرده است.

گفته حالا یک سوال از او بکنیم دیر که نمی شود، این کنار است و آن لشگریانش هم همه آن طرف هستند و خب هنوز خیلی وقت داریم تا بخواهند به ما برسند بابا! ما از قضیه هم گذشتیم و دور شدیم و رفتیم، فطرت در اینجا آمد یک تلنگری به او زد که این الان فردی است مظلوم، خوابیده، بی سلاح، بی دفاع، ببینید! در مشرک هم اینها وجود دارد فقط در ما نیست، خب ما هم مشرک هستیم، در

پیغمبران و معصومین و فلان، حالا خودمان را اینقدر بالا بردیم از مشرکین، یک روزی روز قیامتی می‌شود، روز قیامتی هم داریم، روز نیمه‌ی شعبان عرض کردم خدمتتان اگر یاد رفقا باشد یک روزی می‌آید ان‌شاءالله ما زمان ظهور حضرت را درک بکنیم، یک روزی می‌آید، همین بی‌حجاب‌ها، همین بی‌نمازها، همین‌هایی که ما اینها را منحرف می‌بینیم همین‌هایی که ما اینها را بی‌دین می‌بینیم، با آن صفایی که دارند، با آن تعقلی که دارند، و در آن وضعیتی قرار گرفتند که مطالب از دست آنها به دور بوده، جوّ آنها را به این صورت درآورده، شرائط زندگی آنها را به این شکل درآورده که نتوانستند به آن وظیفه‌ی دینی و تکلیف الهی عمل کنند، مطالبی را که در دور و بر خود دیده‌اند یکی از علل مهم برای این مسائل و اینها بوده، اینها با آن صفایی که دارند و با آن خلوصی که دارند، ما اینها را در کنار امام زمان علیه السلام مشاهده خواهیم کرد، همین‌ها را، و آنهایی که دم از دین و دیانت و شریعت و پیروی از آئین رسول خدا می‌زنند و مکتب اهل بیت، با هزار سالوس و

دروغ و ریا و کذب و خیانت و جنایت، آنها را در صف مقابل که منتظر برای فرود آمدن ذوالفقار امام زمان علیه السلام بر فرقشان هست، آنها را مشاهده خواهیم کرد، کار خدا کار من و شما نیست. قضاوتی که خدا می‌کند، قضاوتی که امام زمان می‌کند قضاوت قضاوت من و شما نیست.

و من در اینجا مطالبی از بزرگان سراغ دارم که هنوز نگفتم و هنوز شرایط گفتنش حاصل نشده است که چه در آن عوالم غیب می‌گذرد و چه مسائلی وجود دارد، چه مطالبی وجود دارد، یک دفعه آدم نگاه می‌کند اا عجب! این آقا که اینقدر ادعای قدس و تقوا و ظاهر و کذا و کذا داشت که ما به سرش

قسم می‌خوردیم! به سرش قسم می‌خوردیم،  
نمی‌دانم اصلاً او را تالی تلو عصمت ...! یک قضیه  
بگویم به شما، شنیدم از مرحوم در همین کتاب  
اخیری که احتمالاً شاید تا مدتی دیگر خدمت رفقا  
برسد ذکر کردم خودم شنیدم از مرحوم آیت الله  
شهید، خدا رحمتشان کند خیلی مرد خوبی بود،  
مرحوم آقای مطهری رحمت الله علیه، در یکی از آن  
جلساتی که ایشان منزل مرحوم والد می‌آمدند، خدا  
بیامرزد ایشان را، من نشسته بودم در آنجا، خودم  
شنیدم از ایشان که ایشان نقل می‌کردند از مرحوم  
آیت الله آقای آسید احمد خوانساری که بسیار مرد  
بزرگی بود، همین مرحوم آقای خوانساری رحمت  
الله علیه از مراجع بزرگ و در طهران بود ایشان، در  
همان مسجد بازار طهران نماز می‌خواند و بسیار مرد  
باتقوایی بود و بسیار بسیار مرد باتقوایی بود، عبارتی  
که من یکی از این جلسات که خدمت مرحوم آقای  
خوانساری رسیدم این بود که ایشان به من فرمودند  
والد معظم شما از مفاخر عالم تشیع است، این  
عبارت یک مرجع تقلید مثل مرحوم آیت الله

خوانساری بود که یک مسئله‌ای پیش آمده بود که بنده با ایشان صحبت می‌کردم، در واقع یک بحث فقهی بود که انجام دادم و بعد ایشان خیلی مبتهج شده بودند از این مطلب، برایشان خیلی تازگی داشت گفتند شما این را از کجا؟ گفتم من این را از ایشان استفاده کردم و از مطالب ایشان، بعد ایشان این مطلب را فرمودند.

مرحوم آقای مطهری رحمة الله علیه فرمودند من شنیدم از مرحوم آسید احمد خوانساری آن موقع هنوز [آقای خوانساری] حیات داشتند، آقای خوانساری بعد از انقلاب فوت کردند چند سال پیش بود که به رحمت خدا رفتند که یکی از افراد و اعظامی که ما او را تالی تلو معصوم می‌دانستیم، بنده این را در این کتاب نیاوردم تالی تلو را، ولی در اینجا می‌گوییم به شما، ما او را تالی تلو معصوم می‌دانستیم، این فرد را مرحوم آیت الله آقا شیخ حسنعلی نخودکی اصفهانی رحمة الله علیه که چشم برزخی او باز بود و افراد را به صورت برزخی می‌دید، مرحوم آقا شیخ حسنعلی نخودکی که خیلی

احوالآتش معروف است و کتاب هم از ایشان نوشته شده، مرحوم آیت الله آقا شیخ حسنعلی نخودکی به ما می فرمود من این را به شکل خوک می بینم.

ناقل مرحوم آقای مطهری، از قول مرحوم آیت الله سلسله سندش هم به شما بگویم حالا البته در بنده همه جور احتمال کذب می رود، احتمال کذب و نفاق و سایر آنچه را که زینده‌ی حقیر است، حالا این هم به عنوان یک احتمال دیگر، از این به بعدش را حالا شما در نظر بگیرید که بنده حتی از پدرم هم نشنیدم بلاواسطه از مرحوم آیت الله شهید مرحوم مطهری رحمة الله علیه شنیدم خدا رحمتشان کند واقعا ایشان مرد بزرگی بود دیگر، بسیار، ای کاش مانند اینها وجود داشتند ای کاش ای کاش. ای کاش

مانند اینها بودند و از برکات آنها و از آثار آنها همه بهره‌مند می‌شدند و همه متمتع می‌شدند سلسله سند مرحوم آیت الله آقای مطهری، مرحوم آیت الله سید احمد خوانساری و از ناقل که مرحوم آیت الله آقای شیخ حسنعلی نخودکی اصفهانی.

این دنیا این است آقا جان، ولی آن دنیا چیست؟ آن دنیا همانی که آقای شیخ حسنعلی دارد می‌بیند، آن آن است، این دنیا، ظاهرش چون ابوذر و سلمان بود، این دنیا، آن طرف، باطنش بگویند همچون ابوسفیان بود، این طرف، ظاهرش چون گور کافر پرهل، اینی که ما داریم می‌بینیم، آخه این کفار و مشرکین و اینها، این نصاری به خصوص، به مقبره‌شان خیلی می‌رسند، خیلی، نمی‌دانم تابوتشان باید چه باشد در چه مسائلی باشد و چی باشد، اصلاً یک تابوتی که برای بعضی از همینها در نظر می‌گیرند اصلاً صدها هزار دلار می‌گویند قیمت یک تابوتی است که در آن می‌گذارند، من در یک جامی خواندم، در یک مقاله‌ای می‌خواندم که بعضی از مقبره‌هایی که در بعضی از شهرها هست در اروپا، در همان

مقبره‌ی روم، بعضی از مقبره‌هایشان میلیون‌ها دلار ارزش دارد، میلیون‌ها دلار! برای چی؟ برای مرده‌ای که ....، خب شخص ثروتمند است و فلان است و یک همچنین پولی را خب کجا خرج بکند؟ فرض بکنید که اینها .....! اینها برای انانیت نفس است‌ها، که حتی برای بعد از مرگش هم حاضر نیست که سر به توحید بسپارد و به عبودیت بسپارد، می‌خواهد همین انانیتی که در این دنیا با خودش داشت آن انانیت را و آن حفظ شخصیت ظاهری و اعتباری را در آن طرف هم داشته باشد، غافل از اینکه آن طرف این خبرها نیست.

ظاهرش چون گور کافر پرهلل، آن طرف قضیه چی؟ باطنش قهر خدای عز و جل، آن طرف قضیه است. چرا این کار را نکردیم؟ ما که در این دنیا به تو فهم دادیم، ما که در این دنیا به تو عقل دادیم، چرا آمدی روی حقایق را پوشاندی؟ برای چی؟ این مطلب را از این می‌شنیدی از آن هم می‌رفتی می‌شنیدی، اینطور نبوده که بیایی بگویی فقط همین و غیر از این، آن نیست، اینطور نبوده‌ها،



حالا بیا در این دنیا نگاه کن به این جهنم نگاه کن، به این زفیر و شهيقش که می رود بالا این آتش و می آید پایین و هل من مزیدش تمام وجود تو را به رعشه انداخته و داری با تمام وجودت آن سوزی را که نصیب خواهد شد احساس می کنی! حالا بیا ببین، حالا بیا ببین چه کردی؟ بیا ببین که چه بر سر خودت آوردی؟

این حالتی را که برای این فرد هنگام مشاهدهی این موقعیت دست می دهد این حالت را می گویند فزعِ یومئذٍ، و هم من فزعِ آمنون یعنی از این مسئله، از این وحشت، از این اضطراب، از این لرزه بر اندام

افتادن و تمام وجود را لرزه گرفتن، این افرادی که ایمان آوردند و عملشان را برای خدا انجام دادند، اینها کسانی هستند که این اولیا خدا دیگر از این فزع آمن هستند، مامون هستند.

حالا ببینیم امام سجاده که می فرماید اذا رایت مولای ذنوبی فزعت حضرت چه می خواهد بفرماید؟ عرض می کند به پیشگاه ربوبی، ای مولای من! وقتی که نگاه می کنم و به گناهان خودم توجه می کنم، آن فزعی را که در روز قیامت تو نصیب افراد بزهکار خواهی کرد و افراد فاسقی که در این دنیا بودند، من این حالت برایم دست می دهد! ما واقعا این مطلب را می فهمیم؟ واقعا تابحال به خودمان فکر کردیم؟ اذا رایت مولای ذنوبی فزعت وقتی که گناهانم را ببینم، می بینم حالت فزع برای من پیدا می شود، رعشه بر اندام من می افتد با این وضع و با این موقعیتم، این چه حالتی است که برای امام سجاده پیدا می شود؟ این چه حالتی است؟ امشب دیگر خیال نمی کنم بتوانیم به این مسئله برسیم، اگر خدا توفیق داد ان شاءالله شب بعد به این مسئله می پردازیم

که این حالتی که امام سجاد علیه السلام دارد و ندارد، امام سجاد علیه السلام، بالاخره ببینید آقا جان! مسئله دو دوتا چهارتاست، ما که با خدا شوخی نداریم، یا چراغ الان در اینجا روشن است یا خاموش است، من بیایم بگویم که چراغ در اینجا خاموش است و ای داد برق وجود ندارد، خب این غلط است، الان برق هست و چراغ هم روشن است دیگر، کی من می توانم بگویم برق نیست و خاموشی است و فلان؟ آن وقتی که خب تاریک باشد و هرچی ما این کلید را فشار بدهیم می بینیم روشن نمی شود آن وقت می گوئیم چراغ خراب است و یا برق نیست.

امام سجادی که یک ترک اولی از او معنا ندارد، ترک اولی گفتن اصلا نسبت به امام سجاد هیچی، نسبت به اولیاء خدا هم قبیح است، یک وقت در خدمت مرحوم آقا رضوان الله علیه بودیم، رفته بودیم خدا رحمت کند مرحوم آیت الله آقا شیخ حسن نوری همدانی، خدا رحمتشان کند بسیار مرد خوبی بود و مرد بزرگی بود، مرد با اخلاصی بود، پیدا بود، از حرکات و سکناتش اخلاص پیدا بود، و

بالاخره هم در راه تبلیغ از این دنیا رحلت کرد داشت  
می رفت تبلیغ برای ماه رمضان، که در راه تصادف  
می کند و به رحمت خدا می رود، خدا رحمتش کند،  
ایشان بسیار مرد بزرگ و مرد با اخلاصی بود

رفته بودیم منزل یکی از معاریف و از علمای  
بزرگ که الان هم حیات دارد، از نقطه‌ی نظر علمیت  
و از نقطه‌ی نظر اجتهاد و از نقطه نظر معروفیت بسیار  
فرد معروف و از شاگردان بسیار مبرز مرحوم علامه  
طباطبایی است، رفته بودیم منزل ایشان به یک  
مناسبتی، صحبت مرحوم علامه‌ی طباطبایی پیش  
آمد در آن مجلس، تعریفی که ایشان از علامه‌ی  
طباطبایی کرد این بود، درباره ایشان چه بگوییم؟  
فردی که یک ترک اولایی عین عبارت است نه در  
خلوت نه در جلوت از ایشان مشاهده نمی شود.

خب

تعریف خوبی است، یعنی تعریفی است که ....،  
ترک اولی می دانید یعنی چی؟ یعنی فرض بکنید که  
اگر ما احکام الهی را به تکالیف خمسہ تقسیم کنیم  
خب یکیش واجبات است خب باید انجام داد،  
محرماتش هم که خب کتک و از این حرفها و اینها  
دارد دیگر، مکروهش را اگر انجام بدهیم کتکمان  
نمی زنند ولی از خیلی از فیوضات محرومان  
می کنند، مستحب را انجام بدهیم خب نعمات و  
خیرات و برکاتی می رسد یک عده از چیزهایی داریم  
که مباح است، یعنی طرفینش مساوی است، تفاوت  
نمی کند، نه ثواب به آدم می دهند نه عقاب نصیب  
انسان می کنند، یکی از مطالب که مافوق این تکالیف  
خمسہ است مسئله‌ی اولویت است، اینی که یک  
امری بر امر دیگر اولویت داشته باشد که آن از  
مرتبه‌ی استحباب یک قدری دقیق‌تر و رقیق‌تر و  
ظریف‌تر است، و انسان می تواند انجام بدهد و  
ندهد، منتهی آن [قسمی] را که نگاه کند ببیند  
رضایت مولا در کدام طرف بیشتر است نسبت به آن  
انجام بدهد، خب کسی که به یک همچین مرتبه‌ای

برسد تبعا از این مراتب تکالیف گذشته و به یک  
مقامی رسیده که وجود او اصلا خلاف رضای  
پروردگار را نمی‌طلبد و قبول نمی‌کند، این تعریف  
تعریف بسیار مهمی باید باشد، اتفاقا.

ما که آمدیم بیرون در همان کوچه‌ای که  
حرکت می‌کردیم مرحوم آقا رو کردند به من، آهسته  
فرمودند که این چه تعریفی است که ما راجع به  
علامه‌ی طباطبایی باید بکنیم؟ آن زمان علامه‌ی  
طباطبایی حیات داشتند، زمان زمان سابق بود همان  
زمان شاه، این قضیه آن زمان اتفاق افتاد، در آن موقع  
سن من در حدود

هفده هجده سالگی بوده که بیان می‌کنم، علامه‌ی طباطبایی اصلاً از ترک اولی و این حرفها گذشته بود، ترک اولی کجا و علامه‌ی طباطبایی کجا؟ این تعبیر تعبیری نیست که انسان بخواهد با آن یک همچین شخصی را مورد مدح و منقبت قرار بدهد. ببینید اصلاً در یک همچین وضعیتی، ایشان می‌گویند که اصلاً صحبت از یک همچین ترک اولایی اصلاً این برای افراد بزرگان است و علامه‌ی طباطبایی از این مراتب اصلاً بالاتر است، آن وقت جایی که والد ما اتصاف به ترک اولی را زینده‌ی علامه‌ی طباطبایی نمی‌داند امام معصوم و مطهر بالاطلاق و مرتبه‌ی عصمت کامله‌ی مطلقه، آن امام معصوم چی کار کرده که آخر می‌گوید اذا رایت مولای ذنوبی فزعت؟ مولای من، اگر من نظر به گناهانم بکنم به وحشت می‌افتم و همینطور می‌گوید و اشک از چشمانش سرازیر می‌شود، نه اینکه پشت دوربین گریه کند، نه آقا جان! آن زمان دوربین نبود، آن زمان از این ضبطها و از این حرفها نبود، امام سجاد این گریه‌ها را در خلوت و ظلمت‌های شب، تنها می‌کرد، و کسی

نمی‌شنید. این چه حالتی برای امام علیه السلام باید  
باشد، فردی که جایی مثل علامه‌ی طباطبایی نباید او  
را متصف به ترک اولی کرد! آن وقت امام علیه  
السلام به این نحو بنخواهد بگوید که خدایا وقتی که  
من نگاه به ذنوبم بکنم رعشه در اندامم



می‌افتد، معنای فزعتُ این بود دیگر، نه اینکه  
می‌ترسم نه اینکه نگران هستم، رعشه بر اندامم  
می‌افتد، وقتی که بینم چه گناہانی از من سر زده، و  
اذا رایت کرمک طمعت، و وقتی در مقابل، چشمم به  
کرم تو بیفتد یک مرتبه حالت انبساط در من پیدا  
می‌شود، حالت ابتهاج پیدا می‌شود، آخ راحت شدم،  
ای وای خدایا اگر این کرم تو نبود من چه می‌کردم؟  
و با چه وضعیتی برخورد می‌کردم؟

خب امشب شب اول بود و زیاد هم صحبت  
کردیم هم شب اول بود و بنده هم امید به این توفیق  
خدمت رفقا رسیدن را نداشتم به خاطر حالات  
خودم، دیگر آمدیم و علی الله گفتیم می‌رویم هر چی  
خودش آمد، ما هم آمدیم اینها آمد، حالا دیگر خوب  
بود یا بد، دیگر خودتان به بزرگواری خودتان  
ان شاء الله که عفو می‌فرماید.

اللهم صل علی محمد و آل محمد